



موسی بر سیاه

۱. غرق حتمی

یکی از بزرگان به صاحب بن عبّاد رقعه‌ای در شفاعت و حمایت ظالمی که مستوجب قتل شده بود نوشت. نوع قتل بدین صورت بود که او را در حوض آب، مکرر فرو برند تا وقتی که بمیرد. صاحب بن عبّاد در جواب رقعه آن بزرگ، این آیه را نوشت:

«... وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الذَّنْبِ ظَلَمُوا أَنَّهُمْ مُفْرَقُونَ»^۱ «و درباره آنها که ستم کردند با من صحبت مکن، که (همه) آنها غرق شدنی هستند!»

۲. حاضر جواب

امیر اسماعیل گیلکی پسر

خوانده‌ای داشت که دچار مرض آبله شد و زیبایی صورت وی در اثر این بیماری از بین رفت. وی روزی در برابر امیر اسماعیل ایستاده بود؛ امیر از تغییر زیبایی صورت آن پسر تعجب می‌کرد که چگونه تبدیل به این زشتی شده است؟ قاضی ابو منصور که در آنجا حاضر بود، این آیه را خواند:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^۲ «ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم، سپس او را به پایین‌ترین مرحله باز

۱. هود/۳۷.

۲. تین/۴ و ۵.

گرداندیم.»

چون خود قاضی نیز چهره زیبایی نداشت، پسر در پاسخ گفت:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ...﴾^۱؛ «و

برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد.» قاضی خجل گشت و دیگران از حاضر جوابی پسر متعجب شدند.

۳. سرقت ادبی

یکی از بزرگان به صاحب بن عباد نامه‌ای نوشت در نهایت لطافت، که آثار فصاحت و بلاغت از آن ظاهر بود. وقتی صاحب بن عباد آن را مطالعه کرد، دریافت که اکثر این کلمات نغز و بدیع که در نامه درج شده، از خود اوست، از این رو، در جواب او این آیه را نوشت: ﴿...هَذِهِ بِضَاعَتُنَا وَذَاتِ الْإِنْسَانِ...﴾^۲ «این سرمایه ماست که به ما باز پس گردانده شده است.»

۴. خواب

مهدی عباسی در خواب دید که صورتش سیاه شد. همین که از خواب برخاست تمام معبران را جمع کرد و خوابش را برای آنها نقل نمود. همه اظهار عجز نمودند و گفتند که تعبیر

این خواب نزد استادمان ابراهیم کرمانی است.

ابراهیم را نزد خلیفه حاضر کردند و خلیفه خواب خود را برای او نقل کرد. ابراهیم گفت: خداوند عالم دختری به شما کرامت می‌فرماید! خلیفه گفت: از کجا می‌گویی؟ ابراهیم گفت: از قول خدای متعال که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾^۳ «در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود؛ و به شدت خشمگین می‌گردد.» مهدی عباسی از این تعبیر بسیار خشنود شد و امر کرد تا ده هزار درهم به او بدهند.

پس از گذشت مختصر زمانی خداوند دختری به خلیفه روزی فرمود. آنگاه خلیفه دستور داد تا یک هزار درهم دیگر برای ابراهیم معبر بفرستند و رتبه او را نزد خودش بلند نمود.

۱. یس/ ۷۸.

۲. یوسف/ ۶۵.

۳. نحل/ ۵۸. (این آیه در مورد جاهلان عصر پیامبر اسلام ﷺ است.)

۵. انعام با آیات قرآن کریم

ابوالعینا در ایام جوانی وارد اصفهان شد. اتفاقاً هم زمان با ساعت ورودش، بچه‌ها سنگ بازی می‌کردند و بدون توجه سنگی بر سر او زدند و سرش را شکستند. صورت و لباسهای او به خون آلوده شد. این، یک ناراحتی برای ابوالعینا بود. ناراحتی دیگرش این بود که در اصفهان دوستی داشت که می‌خواست به منزل او برود و چون جای او را نمی‌دانست بسیار جست و جو کرد و زمانی که مقداری از شب گذشت، خانه دوستش را یافت. چون در خانه میزبانش خوراکی وجود نداشت و دکانی هم باز نبود، ابوالعینا آن شب را گرسنه به سر برد تاروز شد و به خدمت مذهب وزیر رسید. وزیر پرسید: چه ساعتی وارد شهر شده‌ای؟ ابوالعینا گفت: «فِي سَاعَةِ الْتُسْرَةِ»^۱ در ساعت دشوار. باز پرسید: در چه روزی آمدی؟ گفت: «فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَجِرٍ»^۲ در روز نکبت دنباله‌دار! در

پایان سؤال کرد: به کجا وارد شده‌ای؟ گفت: «بِوَادِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ»^۳ در محلی که هیچ زراعتی ندارد. وزیر از این جوابها خندید و از او پذیرایی نمود.

۶. نکوهش ظالم

معاویه که می‌خواست چپاولگری خویش و فقر مردم کوفه را توجیه کند، در کوفه ضمن سخنرانی گفت، پروردگار می‌فرماید: «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»^۴ و خزائن همه چیز، تنها نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم. یعنی که خدا به شما بیش از این نداده است. پس چرا مرا نکوهش می‌کنید؟ احنف گفت: من تو را به سبب آنچه که خزائن خداوند است نکوهش نمی‌کنم؛ ولی بر این نکوهش می‌کنم که هر آنچه که خداوند از خزائنش فرو فرستاده است بر خزائن خود نهاده‌ای و بین ما و

۱. توبه / ۱۱۷.

۲. قمر / ۱۹.

۳. ابراهیم / ۳۷.

۴. الحجر / ۲۱.

او حایل شده‌ای!

۷. یا هامان!

یکی از خلفا به ندیم خود گفت: «این کنت یا هامان؟»، یعنی: کجا بودی ای هامان؟ ندیم گفت: «كُنْتُ اَبْنِي لَكَ صَرْحًا»،^۱ یعنی: داشتم برای تو صرح و نردبان می ساختم.

چون این همان چیزی بود که هامان برای فرعون ساخته بود. ندیم با این جوابش به او فهمانید که اگر من هامان هستم تو نیز فرعونی. خلیفه از این جواب خجل شد و هیچ نگفت.

۸. امام تو

پس از رحلت امام صادق علیه السلام ابوحنیفه به مؤمن طاق که از شاگردان آن حضرت بود به عنوان سرزنش گفت: امام تو از دنیا رفت! مؤمن طاق فوراً گفت: «اما امامک مِنَ الْمُنْظَرِينَ اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛ اما پیشوای تو از مهلت داده شدگان تا زمان معین است!»^۲

۹. دانشمند بی نیاز

منصور - یکی از خلفای عباسی -

به عارفی گفت: چه چیز تو را از آمدن به نزد ما باز می دارد؟ عارف گفت: خداوند سبحان؛ چرا که می فرماید: ﴿وَلَا تَزْكُوا اِلَى الَّذِيْنَ ظَلَمْتُمْ فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ﴾؛^۳ «و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می شود آتش شما را فراگیرد.»

سپس منصور، عارف را نزد خود فرا خواند و گفت: آنچه از من خواهی بگو؟ عارف گفت: خواهم که مرا به درگاه خویش نخوانی، تا خود آیم و چیزی به من ندهی تا از تو خواهم و بیرون رفت.

۱۰. تعبیر خواب

مریضی به ابن سیرین گفت: در عالم خواب، کسی به من گفت: برای شفای خود لا ولا بخور. تعبیر این خواب چیست؟ ابن سیرین گفت: برو زیتون بخور؛ زیرا خداوند در قرآن

۱. اشاره به آیه ۳۶ سوره مبارکه غافر که در آن، فرعون به وزیرش هامان گفت: ﴿ابن لی صرحاً لعلی ابلیغ الاسباب...﴾.

۲. حجر/۳۸.

۳. هود/۱۱۳.

بغداد را بر پشت فیله‌ها به غزنین خواهد آورد. خلیفه نامه‌ای به سلطان محمود نوشت. در آن نامه فقط نوشته شده بود «الم».

سلطان معنی این کلمه را نفهمید و دانشمندان را گرد هم آورد تا معنای این کار را به او بگویند. آنها نیز تمام سوره‌های قرآن را که با «الم» شروع می‌شد جستجو کردند و پاسخ موافق نیافتند. جوانی در میان آنان بود که به او توجهی نمی‌کردند. او گفت: اگر سلطان اجازه دهد، رمز آن را خواهم گشود. سلطان به او اجازه داد. او گفت: چون سلطان خلیفه را با «فیل» تهدید کرده، خلیفه نیز در پاسخ نوشته است «الم» که اشاره است به آیه: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ؟»^۱ «آیا ندیدی که خدای تو با اصحاب فیل چه کرد.» سلطان پاسخ را پسندید و به او جایزه داد!

درباره آن می‌فرماید: «الاشرفية ولاغربية».^۱

۱۱. کدام آیه؟

از بخیلی پرسیدند: از قرآن، کدام آیه را دوست داری؟ گفت: آیه «...ولا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ...»^۲ «اموالتان را به بی‌خردان ندهید».

۱۲. از ماست که بر ماست

شخصی شیر می‌فروخت و آب در آن می‌ریخت، پس از چندین سال، سیلابی آمد و گوسفندان و اموالش را برد. وی به پسر خود گفت: نمی‌دانم این سیل از چه آمد؟ پسر گفت: ای پدر! این آبی است که در شیر داخل می‌کردی که اندک اندک جمع شد و هر چه داشتیم برد.

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...»^۳ «هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده‌اید».

۱۳. الم!

سلطان محمود پیکی نزد خلیفه (القادر بالله) فرستاد و او را تهدید کرد که بغداد را ویران خواهد کرد و خاک

۱. نور / ۳۵.

۲. نساء / ۵.

۳. شوری / ۳۰.

۴. الفیل / ۱.